



درس تفسیر سوره مبارکه غافر - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ (۳) مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۴) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵) وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶)﴾

بعضی از سؤال‌هایی که مربوط به پایان سوره مبارکه «زمر» بود، البته در خود این سوره مبارکه «غافر» حل خواهد شد؛ یکی از موارد این است که اگر کسی سؤال کند بالاخره سرنوشت و سرشت انسان چگونه است و اگر کسی کار خوبی را انجام داد، این خوبی از ناحیه اوست یا از ناحیه غیر است؟ اگر از ناحیه غیر است که بالاخره سر از جبر و مانند آن درمی‌آورد و همچنین اگر انسان به فراگیری علم و عمل صالح موفق شد، این نعمتی است برابر ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۱ که این هم سر از جبر و مانند آن درمی‌آورد.

این سؤال را اگر انسان از خودش بکند و به درون خودش برود، براساس «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۲ جواب را پیدا می‌کند. همه ما این‌طوریم که اگر کاری را بخواهیم انجام دهیم، اول فکر می‌کنیم، مطالعه و بررسی

۱. سوره نحل، آیه ۵۳.

۲. عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۲.

می‌کنیم؛ اگر جبری در کار باشد این همه تلاش و کوشش برای فکر و مطالعه و بررسی برای چیست؟! این یک؛ بعد به سراغ مشورت می‌رویم، نظرات کارشناسان را بررسی می‌کنیم و می‌بینیم، با آن‌ها مشورت می‌کنیم و از نظر آنها مدد می‌گیریم، این دو؛ آرای آنها را جمع‌بندی می‌کنیم و به نتیجه بررسی شده می‌رسیم، این سه؛ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - اگر نتیجه این کار خوب درآید، بسیار خوشحال هستیم و خودمان را می‌ستاییم و علاقه‌مند هستیم که دیگران ما را بستانند و از ما حق‌شناسی کنند، این چهار؛ اگر نتیجه کار بد درآید، غمگین و محزون می‌شویم و خودمان را سرزنش می‌کنیم، البته دیگران هم ما را سرزنش می‌کنند، پنج؛ همه این سؤال‌ها را وقتی به درون خودمان ببریم، جواب می‌گیریم که ما مسئول و مختار هستیم؛ این در درون و نهان و نهاد همه ما هست و کسی یادمان نداد که خودمان را سرزنش کنیم، کسی یادمان نداد که مشورت کنیم، کسی یادمان نداد که فکر کنیم، پس معلوم می‌شود که ما مسئول هستیم! محور تصمیم‌گیری راه خوب و بد، درون انسان است؛ البته تفویض هم باطل است، این طور نیست که انسان مستقل باشد، لکن جبر هم مستحیل است و جبر نه تنها بد است، بلکه محال است و مثل دو دوتا پنج تا می‌باشد، جبر واقع شدنی نیست، چه اینکه تفویض هم واقع شدنی نیست. بنابراین چون ما همه سؤال‌ات را می‌خواهیم از بیرون جواب بگیریم، مشکل ما به آسانی حل نمی‌شود؛ اگر مقداری بر اساس «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» با درون خود کار کنیم، می‌بینیم که واقعاً مسئول هستیم.

پرسش: این آیاتی که معتزلی‌ها برای جبر به آنها استدلال کردند، به چه انگیزه‌ای است؟

پاسخ: این آیات هیچ‌کدام شاهد بر جبری بودن نیستند، آیاتی مانند ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ را آیات دیگر به خوبی تشریح می‌کند؛ این آیات انسان را مسئول می‌داند، اینکه انسان را مسئول می‌داند و می‌فرماید که ما انسان را زیر سؤال و جواب می‌بریم، اگر مجبور باشد که سؤال و عِقابی ندارد! خدایی که عادل است و عدل محض است، چگونه افرادی را مجبور به گناه می‌کند و بعد آنها را به جهنم می‌برد؟! اگر کسی آزاد نباشد، جهنم و سؤال و

جواب برای چیست؟! بسیاری از آیات قرآن کریم درباره همین سؤال و جواب است و اگر سؤال و جواب هست معلوم می‌شود که انسان مسئول است. اگر ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^۱ بعد می‌فرماید که ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲ همه انسان‌ها مسئول هستند ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۳ اگر انسان مجبور باشد، از یک موجود مجبور که کسی بازخواست و سؤال نمی‌کند و از طرفی عدل الهی اجازه نمی‌دهد که انسان مجبور باشد به گناه و بعد هم گرفتار سوخت و سوز شود؛ این بحث در سوره مبارکه «انبیاء» که فرمود: ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۴ آن‌جا هم بحث شده است.

پرسش: مگر چه می‌شود، بالأخره خود خدا در قرآن به همه چیز امر کرده؟

پاسخ: نه، خدا مختار آفرید، خدا مجبور خلق نکرد و چیزی در برابر خدا نیست، از خداست؛ اما خدا انسان را مختار آفرید، خدا انسان را مسئول آفرید ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۵ به مشیئت ما وابسته است، چون کمال در آزادی است. اگر کسی مجبور باشد به یک طرف و آن طرف خیر را انتخاب کرد، این دیگر کمالی نیست، چون او را بردند، نه اینکه رفت. انسان مورد فعل نیست مصدر فعل است و اگر مصدر فعل است مسئول می‌باشد و کمال در مصدریت و آزادی اوست، اگر او آزاد نباشد چه کمالی است؟! پرسش: بندگی که با آزادی نمی‌سازد.

۱. سوره کهف، آیه ۴۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۶.

۳. سوره صافات، آیه ۲۴.

۴. سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۵. سوره کهف، آیه ۲۹.

پاسخ: بندگی با استقلال نمی‌سازد و نه آزادی! انسان بنده است و آزاد است، فرمود: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾، ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۶ این نمونه از آیات در قرآن موج می‌زند. بنابراین کمال انسان در آزادی اوست و اگر مجبور باشد، برای او چه کمالی است؟!

پرسش: احادیث طینت که می‌فرمایند مقتضای خلقت اینهاست، به چه صورت است؟

پاسخ: بله! آن طینت هم تأیید می‌کند و مقتضای خلقت هم فطرت است، نه اینکه مقتضای آن جبر باشد؛ یعنی ما انسان را - در بحث‌های قبل هم داشتیم - به عنوان لوح نانوشتی و ظرف خالی خلق نکردیم، انسان را با لوحی که پُر هست از «الهام» و «فجور» و «تقوا» خلق کردیم، با سرمایه خلق کردیم؛ منتها انسان باید بکوشد - چه در حوزه و چه در دانشگاه - علومی را فراهم کند که با صاحب‌خانه نجنجد! ما صاحب‌خانه‌های فراوانی داریم، فرمود: ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۷ که همه جمع است، فرمود من الهام کردم و در مکتب فطرت و در درون اینها نهادینه کردم؛ همان‌طوری که اینها وقتی که به دنیا آمدند، کسی یادشان نمی‌دهد که اجتماع ضدّین و تقیضین محال است، چون اینها فطریات است؛ کسی هم به آنها یاد نمی‌دهد که دروغ بد است و هیچ کودکی تا به او یاد ندهند، دروغ نمی‌گوید. بنابراین ما با سرمایه خلق کردیم! تمام تلاش و کوشش انبیا و راهنمایان این است که این سرمایه‌ای را که دارید، ببرید در حوزه و دانشگاه‌ها و این سرمایه را شکوفا کنید «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۸. یک بیگانه را در خانه خود نیاورید که با صاحب‌خانه دعوا کند، چیزی یاد نگیرید که با این ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ نسازد. علمی فراهم کنید که با صاحب‌خانه بسازد! عالمانی که این‌چنین هستند، هم زودتر پیشرفت می‌کنند، هم بهتر پیشرفت می‌کنند، هم کامیاب‌تر هستند و هیچ مشکلی در درون خود ندارند؛ اینها به خوبی و به آسانی کار خوب

۶. سوره انسان، آیه ۳.

۷. سوره شمس، آیه ۸.

۸. نهج البلاغه، خطبه ۱.

انجام می‌دهند؛ فرمود که اینها به آسانی کار خیر انجام می‌دهند: ﴿يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾^۹ «فَكُلُّ مَيْسَرٍ لِّمَا خُلِقَ

لَهُ»^{۱۰}؛ خیلی به آسانی نماز شب می‌خواند، خیلی به آسانی راست می‌گوید، خیلی به آسانی چشم خود را از نامحرم

حفظ می‌کند و برای او سخت نیست، برای اینکه چیزی یاد گرفته است که با صاحب‌خانه می‌سازد؛ اما اگر

چیزهایی خوانده باشد، فیلم‌ها و سریال‌هایی را دیده باشد که با صاحب‌خانه نمی‌سازد، همیشه با خودش درگیر

است؛ او اگر بخواهد یک کار خیری انجام دهد، با جهاد باید انجام دهد؛ اما آنها بی‌جهاد انجام می‌دهند، برای اینکه

مزاحم درونی ندارند و صحنه قلب اینها با شرح صدر آمیخته است؛ اگر قلب اینها با شرح صدر آمیخته است، در

دلشان بیگانه نیست تا بجنگند، اگر بیگانه نباشد به آسانی اینها کار خیر انجام می‌دهند، به آسانی به طرف فضیلت

می‌روند؛ بخشی از آیات به این مضمون هستند که اینها این‌طوری هستند.

بنابراین اگر در درون ما کتاب و کتیبه‌ای نبود، لوح نوشته‌ای نبود، قلم قدرتی نبود و ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾

نبود، ما تابع بیرون بودیم؛ اما در درون ما علوم فراوانی است و اینها صاحب‌خانه هستند، ما باید بکوشیم اگر عوام

بودیم یا کاری به این صاحب‌خانه نداشته باشیم که در این صورت عوام خوبی هستیم، برای اینکه این فطرت در

درون ما هست و اگر چیزی یاد گرفتیم، اموری وارد صحنه جانمان کنیم که با صاحب‌خانه نجنگیم؛ اگر با

صاحب‌خانه جنگیدیم، مشکل جدی داریم؛ هر روز همین وسوسه و دهره و اضطراب و جنگ بین نفی و اثبات و

بکنیم و نکنیم و گرفتار جنگ درونی و امثال آنها هستیم.

۹. سوره قمر، آیه ۱۷.

۱۰. التوحید (الصدوق)، ص ۳۵۶.

فرمود: ﴿حَمْدٌ * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾؛ این سوره مبارکه «حم»، همراه با شش «حم» دیگر که از آنها به عنوان «حَوَامِيمِ سَبْعَه»^{۱۱} یاد می‌شود، بخش مهم و عناصر محوری این سوره هفتگانه تبیین وحی و قرآن کریم و عظمت معجزه و در نتیجه تأیید رسالت حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) است، چون در مکه گاهی مسئله شرک و توحید محور بحث بود، گاهی مسئله وحی و نبوت و گاهی هم مسئله معاد، گرچه هر سه مسئله در مکه و حجاز آن روز مورد ابتلای عملی مردم بود، یک؛ مورد ابتلای علمی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، دو؛ لکن شدت و ضعف داشت که گاهی در بعضی از شرایط مسئله توحید و نفی شرک بیشتر رواج داشت، گاهی مسئله وحی و نبوت و گاهی هم مسئله معاد؛ اگر سوره «القیامة» نازل می‌شود ناظر به آن است که بخش معاد مورد بحث است و اگر سوره توحیدی نازل می‌شود، برای آن است که در آن فضا توحید محور اصلی بود. محور اصلی این «حَوَامِيمِ سَبْعَه»، وحی و نبوت است. در سوره مبارکه «بقره» هم این حروف مقطعه مقدار زیادی بحث شد.

این «تنزیل» کتابی است از ناحیه ذات اقدس الهی که او «عزیز» و «علیم» است. قبلاً هم ملاحظه فرمودید که ذات اقدس الهی درباره باران و برف و تگرگ و اینها هم مسئله «انزال» و «تنزیل» و این تعبیرات را دارد، درباره قرآن هم این تعبیر را دارد؛ منتها باران را ذات اقدس الهی از این همین وسط‌های فضا - نه از عرش - و از همین چند متری زمین اینها را سامان داد و به زمین انداخت؛ ولی قرآن از ﴿مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^{۱۲} یعنی از عرش ساخت و بافت و به زمین آویخت، نه انداخت؛ اگر کسی چیزی را از بالا بیندازد، می‌گویند «أُنْزِلَ»؛ اگر طناب محکمی را به بالا بچسباند و به دست خودش بگیرد، بعد ادامه طناب را به پایین بیندازد، می‌گویند «أُنْزِلَ»؛ منتها

۱۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حَوَامِيمِ»، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهارم و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زُحُوف، دُخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره‌ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته‌اند.

۱۲. سوره غل، آیه ۶.

این «أنزل» انداختن با آویختن فرق دارد. فرمود ما قرآن را آویختیم و به زمین نینداختیم، چون یک طرف آن به دست ماست؛ این مثل باران نیست که در چند متری بالای سر شما ابر باشد و از ابر به صورت باران به زمین بیفتد، این ﴿مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾، از بارگاه خدای «عزیز» «علیم» است که در همان حدیث نورانی آمده است «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» که «أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ آخَرَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي»^۱ هست «أَحَدُ طَرَفَيْهِ يَدُ اللَّهِ (سبحانه و تعالی)»^۲ است؛ این قرآنی که «حبلِ متین» است و به ما فرمودند: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾،^۳ این حبلِ متین و این طناب مستحکم ناگسستنی، یک طرف آن به دست ذات اقدس الهی است که از آن جا به دست ما آویخت - ذیل این عربی مبین است - به ما گفتند این طناب را بگیرید تا نیفتید، یک؛ اگر توانستید تدریجاً بالا بیایید، دو؛ «أَقْرَأُ وَ أَرْقُ»^۴ و هر اندازه که بالا بیایید زمینه هست، البته وجود مبارک حضرت است که دو طرف این طناب را طی کرده کرده است؛ فرمود: ﴿وَ إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ که علم لدنی هم همین است! تو هم عربی مبین را دریافت می کنی و هم از ﴿مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ قرآن را تلقی می کنی. در اول سوره مبارکه «زخرف» این مضمون هست که ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِي حَكِيمٌ﴾.^۵ این قرآن یک طرف آن آن «عَلِي حَكِيم» است؛ نه عبری، نه عربی، نه سریانی، نه تازی و نه فارسی است، آن جا سخن از لفظ نیست؛ دامنه این کتاب الهی عربی مبین است و تو هم عربی مبین ادراک می کنی، هم از آن جایی که با این طناب ناگسستنی همراه هستی ﴿إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾، چون «لدى الله» می روی و «لدى الله» علم یاد می گیری، علم تو «لدنی» می شود؛ علم «لدنی» مستحضری که در قبال علوم دیگر نیست که مثلاً ما فقه داشته باشیم، اصول

۱. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۶۰.

۲. غرر الأخبار، ص ۶۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۶۰۶.

۵. سوره زخرف، آیات ۳ و ۴.

داشته باشیم، فلسفه داشته باشیم، کلام داشته باشیم، طب داشته باشیم و علم «لدنی» هم داشته باشیم؛ علم «لدنی» یعنی همه این معارف که «لدن» و نزد الله فرا گرفته شود که هیچ واسطه‌ای در آن نیست؛ قهراً شهودی و حضوری است نه حصولی، با مغالطه و امثال آن همراه نیست و الفاظی آن را همراهی نمی‌کند، بلکه یک علم ناب است که علم «لدن» می‌شود، وگرنه ما دو علم داشته باشیم که یکی علم «لدنی» باشد و دیگری علم غیر «لدنی»، چنین نیست؛ همه این علوم اگر از «لدن» و از نزد ذات اقدس الهی کسی «تلقى» کند، علم «لدنی» می‌شود. این قرآن یک طرف آن علم «لدنی» است و طرف دیگر آن عربی مبین است، پس قرآن را فرمود ما آویختیم نه انداختیم.

مطلب دیگر این است که قرآن با اسمای حسناى فراوانی همراه هست که در هر جا بعضی از آن اسما ظهور بیشتری دارند؛ اگر می‌گویند که در فلان کلاس فقیه دارد تدریس می‌کند یعنی چه؟ یعنی دارد درس فقه می‌دهد؛ اگر در فلان شبستان فلان اصولی دارد تدریس می‌کند یعنی چه؟ یعنی اصول تدریس می‌کند؛ اگر فلان شبستان حکیم تدریس می‌کند یعنی چه؟ یعنی حکمت تدریس می‌کند؛ اگر گفتند «عزیز» تدریس می‌کند یعنی چه؟ یعنی درس عزت می‌دهد؛ اگر گفتند «علیم» دارد تدریس می‌کند یعنی چه؟ یعنی درس علم می‌دهد. از دو اسم از اسمای حسناى الهی به نام «العزیز» و به نام «العلیم» کلاسی تدریس شده که قرآن در این سوره خروجی آن کلاس است؛ در سایر سُور مطالب دیگری است. در سوره مبارکه «علق» که بارها ملاحظه فرمودید که اولین سوره جزء «عتائق سُور» هم است، فرمود ما شما را به کلاس «اکرم» دعوت می‌کنیم، «اکرم» دارد تدریس می‌کند ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾^۱ اگر گفتند در فلان شبستان «اکرم» دارد تدریس می‌کند یعنی چه؟ یعنی درس کرامت می‌دهد! ذات اقدس الهی که اسمای حسناى فراوانی دارد، در آغاز نزول وحی فرمود کلاس تدریس ما کلاسی است که استاد آن «اکرم» است؛ یعنی درس کرامت می‌دهد و شما را می‌خواهد کریم کند. در این سوره شما را می‌خواهد

«عزیز» و «علیم» کند؛ یعنی آن علمی که شما دارید، علم مختصری است که آن را هم ما به شما دادیم، این طور نیست که اگر یک وقت بگویند انبیا و مرسلین علوم را آوردند، شما به همان علم مختصری که ما به شما دادیم بسنده کنید. در پایان همین سوره مبارکه «غافر» ملاحظه بفرمایید که اینها در برابر انبیا چه کار کردند! آیه ۸۳ همین سوره مبارکه «غافر» این است که فرمود: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾؛ وقتی انبیا آمدند و علوم الهی را آوردند، نسبت به همین علوم تجربی مختصری که در دست اینهاست خوشحال شدند و حاضر نشدند به مراکز وحی بروند و آن علوم را یاد بگیرند؛ این علم مختصری که شما دارید، این نمی تواند خودش را اداره کند و بسیاری از اینها هم فرضیه است، نه علم! آن علم اساسی که علم تجربیدی و فلسفی ناب است که در دسترس شما نیست و بر فرض هم در دسترس باشد، شما یک موجود ابدی هستید، این یک دوران مختصری، یعنی تا زمان مرگتان را تأمین می کند، بعد می خواهید چه کار کنید؟! عمده این است که فرمود ما کتابی آوردیم که زندگی را معنا می کند، مرگ را معنا می کند، مرض را معنا می کند، سلامت را معنا می کند؛ در حالی که شما خیال می کنید مرگ یک چاله و گودالی است که انسان در چاله می رود، ما آمدیم به شما بگوییم که مرگ چاله نیست و معبر است، پُل است، از این پل رد می شوید و به ابد می رسید! این تعریف با آن خیلی فرق دارد! آن بیان نورانی سید الشهداء (سلام الله علیه) در روز عاشورا همین بود، فرمود: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ». ^۱ از این طرف شمشیر می زند، از آن طرف شهدا را به «دارالحرب» می برد، از این طرف بهترین و عمیق ترین معارف الهی را دارد بیان می کند؛ فرمود عزیزان من، مجاهدان! مرگ چاله نیست، مرگ گودال نیست، مرگ چاه نیست که انسان برود داخل آن، مرگ پل است؛ اگر این پل است، زود از این پل رد شوید «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ». این حرف ها را شما کجا می یابید؟!

فرمود: ﴿فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾، با همین مختصر علمی که دارند؛ چگونه خانه بسازند، چگونه کشاورزی کنند، چگونه دامداری کنند، چگونه شکم پر کنند و چگونه بخواند، همین! اینها خواب هستند و نمی‌دانند که انسان وقتی از این عالم سفر می‌کند به ابدیت می‌رسد. فرمود ما آمدیم مرگ را معنا کنیم، زندگی را معنا کنیم و ازدواج را برای شما معنا کنیم. ما آمدیم بگوییم ازدواج اجتماع نر و ماده نیست، اجتماع مذکر و مؤنث نیست، وگرنه نر و ماده در ابرها و در فضاها هم ازدواج دارند، گیاهان هم ازدواج دارند، این حیوانات زیر خاکی هم ازدواج دارند، این نر و ماده همه جا جمع می‌شوند. «الْثَّكَاحُ سُنَّتِي»^۱ «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»^۲، ما آمدیم این حرف‌ها را بزنیم، لکن شما به همان چیزی که نزد شماست خوشحال هستید. شما آن نیستید، بلکه شما بیش از این و برتر از این هستید. ما در کلاس «عزیز» تدریس می‌کنیم و شما را می‌خواهیم «عزیز» کنیم؛ ما در کلاس «علیم» تدریس می‌کنیم و می‌خواهیم شما را «علیم» کنیم؛ این طناب به دست «عزیز» است، بگیرید و «عزیز» شوید؛ این طناب به دست «علیم» هست، بگیرید و «علیم» شوید.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اما خیلی‌ها «ابن السبیل» هستند. در بحث‌های سلوک الهی عنایت کردید تنها انسان است که از کران تا به کران را می‌تواند سیر کند، وگرنه خیلی‌ها «ابن السبیل» هستند؛ مثلاً همه این باران‌ها که از دریا و اقیانوس‌ها هستند، همه اینها مایل می‌باشند که به طرف دریا بروند؛ اما چون نهر و ظرف آنها کوچک است، در بین راه خشک می‌شوند و حداکثر به لبه دریا می‌رسند؛ آن سیل است که خروشان است و به وسط دریا راه پیدا می‌کند. همه چه جماد، چه نبات، چه حیوان و فرشته اینها «ابن السبیل» هستند، اینها در راه هستند؛ اگر از جماد شروع شود و به

۱. جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۱۰۱.

۲. الامالی (طوسی)، ص ۵۱۸.

حیوان برسد که حیوان در راه می‌ماند، این حیوان که دیگر ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱ نیست، ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۲ نیست و این حیوان به آن جا نمی‌رسد؛ اگر فرشته باشد و بر فرض به آن مقام بالا بار یابد، از اول شروع نکرده، آن‌که از صفر تا صد را طی می‌کند، همین انسان است و بقیه همه در راه هستند؛ جماد در راه است، نبات در راه است، حیوان در راه است، اینها در وسط هستند. فرشتگان درست است که منتهای وسیع دارند؛ ولی مبدأ ندارند، از اول شروع نکردند، اینها هم در راه هستند؛ تنها انسان است که می‌تواند از صفر به صد برسد! فرمود طناب عزت و علم را بگیرید تا «عزیز» و «علیم» شوید، فرشته‌خوی شوید و بالا بروید. من این کتاب را نینداختم که به دست شما بدهم و دیگری بگیرد این را تحریف کند، من این را آویختم که کسی نمی‌تواند عوض کند، نمی‌تواند آن را کم کند و نمی‌تواند آن را زیاد کند، من حافظ او هستم، این دست من است! «أَحَدُ طَرَفَيْهِ يَبْدُرُ اللَّهَ (سبحانه و تعالی)». فرمود ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ﴾ از «الله»ی که «عزیز» است، از «الله»ی که «علیم» است؛ عزت شما عالمانه است و علم شما عزیزانه است، هیچ وقت به غیر خدا مراجعه نمی‌کنید و از غیر خدا هم چیزی نمی‌خواهید، این کتاب است و این خطاب برای همه هست.

در فضای شرک‌آلود جاهلیت همه را ذات اقدس الهی دعوت کرد و فرمود هر کس هر گناهی که دارد قابل بخشش است؛ اگر «حق الناس» است که می‌دهید و اگر «حق الله» است که با توبه حل می‌شود. این کلاه‌خود را می‌گویند «مِغْفَر» و وقتی این کلاه‌خود را روی سر می‌گذاشتند، این سر محفوظ بود و غفران هم از همین خانواده است؛ یعنی وقتی که سرپوش لطف و رحمت بیاید، هیچ آسیبی نمی‌بینید. خدا غافر است و اگر توبه انجام دادید توبه را می‌پذیرد، ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ﴾ که این دو مجموعاً یک وصف را دارد می‌فهماند؛ اما در عین حال چون «عزیز» است، اگر کسی بخواهد به حرم وحی و نبوت او تعدی کند و نصیحت‌پذیر نباشد، او ﴿شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

۲. سوره نجم، آیه ۸.

است؛ اما ﴿ذِي الطُّوْلِ﴾ هم هست، آن قدر لطف و رحمت الهی در کنار شدت عقاب او آمیخته است که دیگر با «واو» عطف نکرده و فرمود: «شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ ذِي الطُّوْلِ». این «طُول» یعنی اینکه برخی از نعمت‌ها هستند که عمرشان کوتاه است و زود از بین می‌روند، فرمود خدا این طور نیست، نعمت‌های خدا «طُول» است؛ نعمتی و برکتی را «طُول» می‌گویند که طولانی باشد یا عمیق باشد. اینکه در کتاب‌های اصول یا غیر اصول می‌گویند این حرف «لا طائل تحته»، یعنی فایده مهمی ندارد؛ «طائل» آن فایده دوام‌دار و پرمفعت است. در این کتاب‌ها ملاحظه کردید که می‌گویند این حرف «لا طائل تحته»، درست است که فایده دارد؛ اما فایده‌ای که انسان زیاد برای آن وقت صرف کند نیست.

در سوره مبارکه «نساء» از کسانی که سرمایه دارند؛ یعنی قدرت اداره خانواده دارند، به صاحبان «طُول» یاد کرده است؛ آیه ۲۵ سوره مبارکه «نساء» این است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾؛ اگر کسی نتوانست همسر دائمی آزاد بگیرد از ﴿مِنْ مَا مَلَكَتْ﴾ استفاده کند که این «طُول» به معنای قدرت مالی و امکانات است. در سوره مبارکه «توبه» هم مشابه اینکه «طُول» به معنای ثروت و امثال آن استعمال شده است، آمده است؛ آیه ۸۶ سوره مبارکه «توبه» این است: ﴿وَإِذَا أُتْرِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَ جَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطُّوْلِ﴾؛ کسانی که سرمایه دارند، دارای «طُول» هستند و دارای درآمدهای فراوان طولانی هستند، آنها چون رفاه‌طلب هستند و بی‌درد هستند می‌گویند ما بمانیم و به جبهه و امثال آن نرویم، پس ﴿ذِي الطُّوْلِ﴾ بودن این است که ذات اقدس الهی نعمت‌هایی دارد که طولانی است و زوال‌ناپذیر است؛ اینها اسمای حسنی الهی است و اگر کسی در این کلاس آمده است اینها را یاد می‌گیرد، یک؛ از اینها بهره‌برداری می‌کند، دو؛ بعد فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ که توحید است، این مبدأ و ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ است که این معاد است.

چند آیه است که انسان وقتی به اینها می‌رسد، هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه زود رد شود و حریم بگیرد؛ مسئله ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ خیلی غنی و قوی به آن صورت نیست و انسان تا حدودی معنای آن را می‌فهمد یا معاد و عود به طرف اوست ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾^۲ که اینها را تا حدودی انسان می‌فهمد؛ اما آیه سوره مبارکه «لقمان» و این‌گونه از سور را واقعاً آدم نمی‌فهمد، مدام باید توجیه کند، مدام باید مضاف در تقدیر بگیرد و مدام تشبیه کند؛ آن آیه دارد که ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾^۳ انقلاب «الی الله» یعنی چه؟ این غیر از رجوع «الی الله» است! البته اگر ما هیچ راهی نداشتیم توجیه می‌کنیم و می‌گوییم ﴿إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾؛ یعنی «إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ اما یک عده گفتند ما دیدیم «إِلَى اللَّهِ تُقْلَبُونَ» هست، اگر آن است انسان که سر در نمی‌آورد که ﴿إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾ یعنی چه. در این ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ آن جایی که با «سین» گفته باشد، آن را آدم می‌فهمد که «سیر ما الی الله» است ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛ اما صیرورت را ما واقعاً نمی‌فهمیم! صیرورت یعنی شدن، انسان الهی می‌شود یعنی چه؟ صیرورت او «الی الله» است یعنی چه؟ سیر او «الی الله» است - با «سین» - قابل ادراک است؛ اما تحوّل و انقلاب و صیرورت او «الی الله» است یعنی چه؟ البته اینها را با ارجاع به اسمای فعلیه می‌شود حمل کرد، چون آن دو منطقه واقعاً منطقه ممنوعه است؛ یعنی منطقه ذات کلاً ممنوعه است، چون یک حقیقت نامتناهی است و منطقه صفات ذاتی که عین ذات است آن هم منطقه ممنوعه است که هیچ راهی برای دسترسی به آن وجود ندارد. موجودی که فیض او نامتناهی است، اگر کسی بخواهد درباره او فکر کند، جز تحیّر و غرق شدن چیز دیگری نیست؛ فیضی است که این شخص عالم متفکر که بخواهد درباره او فکر کند، او که بیرون از قلمرو فکر او نیست، او را فرا می‌گیرد و فرو می‌برد؛ فکر و اندیشه او را فرا می‌گیرد و فرو می‌برد؛ قلمرو معلومات او را فرا می‌گیرد و

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۹.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۲۱.

فرو می‌برد، این بیچاره وسط غرق شده است، این محال است! این چند روایتی که در آخر بحث‌های کتاب توحید مرحوم صدوق هست، همین است؛ فرمود خودتان را به زحمت ندهید! حرام است؛ یعنی محال است. یک وقت است می‌گویند غیبت حرام است؛ یعنی ممکن است؛ ولی حرام است و این کار را نکنید؛ اما وقتی که گفته می‌شود تفکر در ذات اقدس الهی حرام است؛ یعنی محروم نیستید و مستحیل است، وقتی که مستحیل بود و محال بود آدم که نمی‌تواند معصیت کند. این با زبان تحریم به ما گفتند که شما جلوتر نروید، آن شما را غرق می‌کند، فکرتان را غرق می‌کند، و این وسط‌ها دست و پا می‌زنید، چه چیزی را درک می‌کنید؟!

بنابراین آنچه درباره این‌گونه از آیات می‌شود گفت، همان مقام فعل است؛ به جمال الهی، به جلال الهی، به رحمت الهی، به لطف الهی، به محبت الهی، به رزق الهی و به بهشت الهی که اینها البته کاملاً غیر صیورت است. اگر به این معنا باشد، دیگر هم آن احادیثی که - چندین حدیث به این مضمون وجود دارد - وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا»؛^۴ فرمود من شهر حکمت هستم، همان حکمتی که «يُؤْتَى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»^۵ و این حکمت بهشت است، من الآن در بهشت هستم و تو درب این بهشت هستی «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا»، چون ادراک این حدیث نورانی دشوار بود، مثل «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا»^۶ شهرت پیدا نکرده، وگرنه سنداً و دلالتاً مثل همان‌هاست.

در بخش پایانی سوره مبارکه «واقع» دارد که «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّتٌ نَعِيمٌ»^۷ نه اینکه «له روح و ريحان»، نه اینکه «يصل الى روح»؛ اگر کسی جزء مقربین بود خود بهشت است که اینها را آدم تا حدودی می‌تواند بفهمد، چون همه اینها در محدوده فعل و فیض الهی است، بالاتر از این دسترسی نیست؛ اما اگر در

۴. الامالی (صدوق)، ص ۳۸۸؛ «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا فَكَيْفَ يَهْتَدِي الْمُتَهْتَدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَ لَا يَهْتَدِي إِلَيْهَا إِلَّا مِنْ بَابِهَا».

۵. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۶. التوحید (للصدوق)، ص: ۳۰۷.

۷. سوره واقع، آیات ۸۸ و ۸۹.

محدوده افعال الهی باشد، اینها قابل ادراک است. فرمود: ﴿ذِي الطُّوْلِ﴾ است، ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ که این مبدأ است و ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ و این هم معاد و ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ﴾ که مربوط به وحی و نبوت است، پس اصول سه گانه این جا به عنوان متن آمده و تا پایان سوره این متن تشریح شود.

فرمود: ﴿مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ آنها که کفر ورزیدند در آیات الهی مجادله می کنند، چون او منطقه دید خود را بسته است، ما به او در درون دید دادیم، او ﴿أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾^۸ که این را بست؛ این چشم بیرونی هم که همان منطقه محسوسات را می بیند، آن راهی به آن جا ندارد. اینها گفتند که ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۹، این فکر اسرائیلی همیشه بود و هست؛ تنها اسرائیلی های زمان حضرت موسای کلیم نبود، آنها به حضرت می گفتند که تو از کوه طور سخن می گویی؟! تو از غیب سخن می گویی؟! اینها یعنی چه؟! ما تا چیزی را نبینیم باور نمی کنیم. این «اصالة الحسن» و تجربه حسّی که محور علوم رایج و دارج امروز است، این خیلی ها را گرفتار کرده است. گفتند: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾ یا ﴿أَرَأَيْتَ اللَّهَ جَهْرَةً﴾^{۱۰} این دو آیه درد بی درمان اسرائیلی دیروز و اسرائیلی امروز است. وجود مبارک امام رضا (صلوات الله و سلامه علیه) در کتاب شریف توحید صدوق مرحوم ابن بابویه نقل می کند در بخش پایان «باب مجلس الرضا» حضرت به آن متکلم خراسانی فرمود: «أَحْسَبُكَ ضَاهَيْتَ الْيَهُودَ فِي هَذَا الْبَابِ»^{۱۱} تو تفکر اسرائیلی داری، این حرف ها چیست که می زنی؟! حالا اگر این بیانات نورانی امام رضا (سلام الله علیه) کتاب درسی و رسمی حوزه ها بود، معلوم می شد که کف علم همین علوم تجربی است که از این جا به نیمه تجربی می رسیم، از این جا به تجریدی کلامی می رسیم، از این جا به تجریدی فلسفی می رسیم، از این جا به تجریدی عرفان نظری می رسیم، اگر کسی اهل سیر و سلوک بود که راه دیگر هم هست! این

۸. سوره کهف، آیه ۱۰۱.

۹. سوره بقره، آیه ۵۵.

۱۰. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۱۱. التوحید (للصدوق)، ص: ۳۰۷.

کف سواد است که الآن در دانشگاه‌ها و مانند اینها مطرح است که ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾، ﴿أَرْنَا اللَّهَ

جَهْرَةً﴾. حضرت صریحاً در این بیان لطیف خود که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در «بابُ مجلس الرضا»، در

کتاب توحید صدوق نقل کرده است، فرمود این حرف‌های اسرائیلی چیست که می‌زنی؟ «أَحْسَبُكَ ضَاهِيَتَ الْيَهُودَ

فِي هَذَا الْبَابِ»، این چه فکری است که شما دارید؟! یعنی از این پایین‌تر دیگر سوادى نیست؛ پایین‌ترین درجه سواد

این است که آدم کشاورز شود مهندس و طبیب شود؛ اما بعد چه خبر است؟ آن طرف آب چه خبر است؟ از کجا

آمدیم؟ به کجا می‌رویم؟ بعد از مرگ چیست؟ وحی چیست؟ نبوت چیست؟ عصمت چیست؟ ولایت چیست؟

می‌گویند: «لا ادری»! از پایین‌تر می‌شود عوامی، دیگر از این پایین‌تر سوادى نیست. این زمین چیست؟ این

میکروب چیست؟ این قرص چیست؟ این درد چیست؟ از این پایین‌تر که دیگر سوادى نیست؛ اما وحی چیست؟

غیب چیست؟ روح چیست؟ برزخ چیست؟ ابدیت چیست؟ ما کجا می‌رویم؟ می‌گویند: «لا ادری»!

بنابراین اینها آمدن به ما بگویند شما یک موجود ابدی هستید و موجود ابدی ره‌توشه ابد می‌خواهد. وسیله

دنیاى هم سرچایش محفوظ است و همه اینها را باید تحصیل کنید، چون تحصیل اینها واجب است؛ امّا ﴿فَرِحُوا بِمَا

عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ نباشد. در پایان این سوره که جمع‌بندی می‌کند، می‌فرماید که بالاخره شما می‌خواهید بدانید یا

بروید؟ اگر می‌خواهید بی‌پوسید، این‌جا جای پوسیدن نیست، این‌جا جای پَرکشیدن است؛ انسان نمی‌پوسد، بلکه از

پوست به درمی‌آید، وقتی از پوست به درآمدی کجا می‌خواهی پرواز کنی؟ ما آمدیم بگوئیم که از پوست درمی‌آیی،

پرواز می‌کنی و ابدی می‌شوی.

بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش *** که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد^{۱۲}

ما ایرانی‌ها از هوش متوسط قدری بیشتر برخورداریم، در میان ماها دانشمندان قوی بودند؛ اما هیچ شاعری قبل از اسلام این حرف‌های بلند را نداشت؛ مولوی‌ها، سعدی‌ها و فردوسی‌ها را این قرآن پروراند، وگرنه شعرای قبل از اسلام را هم ببینید، اشعاری که قبل از اسلام بودند، شعر «نازل» بود؛ شعرهای خوبی هم داشتند، نثر نازل بود؛ اما شعرای بعدی ما شعر «متنزل» دارند؛ یعنی شعری دارند که مثل قرآن از جای بلند آمده و انسان را هم به جای بلند می‌برد؛ حرف‌ها هم همین‌طور است، نثر هم همین‌طور است، ما نثر «نازل» فراوان داشتیم، لکن افقی؛ اما نثر عمودی کم داشتیم؛ نثر عمودی از جای بلند می‌آید و ما را به جای بلند می‌برد. حکیم سنایی آدم دانشمندی است و مولوی برای هر کسی حساب باز نمی‌کند، شعرها او را گاهی نقل می‌کند و شرح می‌کند، در حالی که یک قرن قبل از او بود، گفت:

تو فرشته شوی از جهد کنی از پی آنک *** برگ توتست که گشتست به تدریج اطلس^{۱۳}

این پرنیان، این ابریشم، این پارچه‌ها و فرش‌ها و پرده‌های پرنیانی مگریک تکه برگ توت تفاله‌ای بیش نبودند، وقتی به مکتب جناب کرم ابریشم رفتند، پرنیان شدند. فرمود وقتی در دنیا می‌شود استادی شاگردی را پرنیان کند، تو چرا فرشته نشوی! این حرف‌ها چطور قبل از اسلام نبود؟! وقتی اسلام این حرف‌ها را آورد؛ یعنی انسان با ابدیت همراه است.

در همین سوره مبارکه «غافر» دارد که ما هر وقت حرف تازه آوردیم ﴿فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾؛ فرمود این علم‌ها را هم که ما به شما دادیم و ما هم که می‌گوییم تحصیل علم واجب است، ما غیر از این چیز دیگر هم آوردیم؛ ما راه تجربه به شما نشان دادیم و راه تجرید را هم به شما نشان دادیم، هر دو را به شما نشان دادیم! دیگر ﴿فَرِحُوا بِمَا

عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ﴿﴾ نباشد؛ اگر علوم دیگر یاد گرفتید بگوئید: «اللَّهُمَّ مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»^۱ نه اینکه اسلامی حرف حرف بزنید و قارونی فکر کنید؛ این خطری است که برای خیلی از ماها وجود دارد؛ چه در حوزه و چه در دانشگاه‌ها اگر کسی بگوید من خودم سی، چهل سال زحمت کشیدم به این مقام رسیدم، این اسلامی حرف زدن و قارونی فکر کردن است، آن بدبخت هم همین را می‌گفت که ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۲؛ من خودم زحمت کشیدم و پیدا کردم؛ این من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم، یک تفکر خطرناک اومانیسم است که انسان را به جای اینکه جانشین خدا بداند؛ یعنی «خلیفه الله»، «من حیث لا یَشْعُر» جایگزین خدا می‌داند. این آیه نورانی که ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾^۳ همان فکر اومانیسم است. ما اگر لیاقت داشته باشیم جانشین او هستیم، نه جایگزین او! اگر کسی بگوید من خودم زحمت کشیدم و عالم شدم این همان حرف است، قارون هم بیش از این نگفته بود، گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾؛ منتها ما توجه نداریم که تالی فاسد حرفمان چیست و آن‌گونه فکر می‌کنیم. بنابراین استاد ما در مکتب عزّت و علم ما را فرا خوانده است که - إن شاء الله - جامعه ما «عزیز» و جامعه ما «علیم» شود. بنابراین صیورورت ما هم به علم و عزّت خواهد بود و کسانی که در این مسیر بیراهه رفتند جدال می‌کنند.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۶۳.

۲. سوره قصص، آیه ۷۸.

۳. سوره فرقان، آیه ۴۳؛ سوره جاثیه، آیه ۲۳.